

\* محمدصادق خادمی (۱۹ سال سابقه‌ی تدریس) کارشناس ارشد ادبیات فارسی از پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (مؤسسه‌ی آموزشی دانشگاه تهران)، مدرس ضمن خدمت و مراکز پیش دانشگاهی و دبیر دبیرستان نمونه‌ی دولتی گرگان.

# شخصیت‌ها در تاریخ بیهقی

شماره  
آموزش زبان  
و ادب فارسی

دوره‌ی بیستم  
شماره‌ی ۲  
زمستان ۱۳۸۵

## چکیده

نویسنده در این مقاله با استناد به تاریخ بیهقی به معرفی برخی شخصیت‌های مهم آن می‌پردازد و با بیان مفهوم «شخصیت»، اصطلاح «پروتوتیپ» را تعریف می‌کند و انواع آن را برمی‌شمارد و نتیجه می‌گیرد که کتاب تاریخ بیهقی، در ردیف پروتوتیپ‌های تاریخی- ادبی جای دارد. وی در ادامه، صفات فردی اشخاصی چون سلطان مسعود غزنوی، بوسهل زوزنی، التونتاش و... را بیان می‌کند.

شخصیت‌هایی چون سلطان مسعود، حُرّه ختلی، علی قریب، بونصر مشکان، بوسهل زوزنی، حسنگ وزیر و... بنابراین، بیهقی از به کارگیری شخصیت‌های قالبی پرهیز کرده و آگاهانه نظر داده است؛ آن‌جا که می‌گوید: «این بوسهل، مردی امام‌زاده و محتشم و فاضل و ادیب بود، اما شرارت و زعارتی در طبع وی مؤکد شده و...» ابتدا بیهقی با گفتن صفاتی چون امام‌زاده و محتشم و فاضل و ادیب به شخصیت خود حیات می‌بخشد اما با آوردن صفاتی چون شرارت و زعارت و... نشان می‌دهد که شخصیت او شخصیتی قالبی نیست.

گفتن، عقلانی و لحظه‌ای است، اما

واژه‌ی «شخصیت» هم ناظر به سنجیه‌ی مختص هر شخص است و هم مجموعه‌ی عوامل باطنی و نفسانیات (احساسات، عواطف و افکار) یک فرد. (فرهنگ معین)

آن‌چه در تاریخ بیهقی ممتاز است این است که شخصیت‌های آن همگی از هر دو بُعد مورد توجه و نظر بوده‌اند؛ از قبیل:

شخصیت  
پروتوتیپ‌ها، التونتاش،  
سلطان مسعود غزنوی، بوسهل  
زوزنی، ابوحنیفه اسکافی،  
حسنگ وزیر، حُرّه‌ی ختلی،  
اسماء، بونصر مشکان، علی  
قریب، مادر حسنگ

نشان دادن، احساسی و صمیمانه است. بیهقی این دو ویژگی را با هم در کتاب خود رعایت کرده است.

با گفتن این که شخصیتی شوخ، زیرک، پلید، دست و دل‌باز، تنبل و بد اخلاق است، شخصیتی خلق نمی‌شود بلکه باید دائم از طریق رویدادها، ویژگی‌های اشخاص را اثبات کرد. کاری که

بیهقی از عهده‌ی آن خوب برآمده است.

مفهوم

شخصیت (Character) در

آثار ادبی، مانند سایر پدیده‌های دنیای هنر، در گذر زمان و با عبور از پیچ و خم‌های زندگی بشر، همواره دست‌خوش تغییر و تحول بوده است.

خلق اثری ادبی بدون طرح شخصیت‌ها و کاراکتر<sup>۲</sup> هرگز امکان‌پذیر نیست. بنابراین، شخصیت‌ها را باید پایه‌هایی دانست که ساختمان یک اثر، روی آن‌ها بنا می‌شود.

پروتوتیپ چیست؟ نمونه‌های اولیه‌ای است که در زندگی واقعی به نوعی ذهن نویسنده را، برای خلق یک شخصیت، تحریک کرده و به او ابزارها و مواد خام لازم را برای این آفرینش بخشیده است.

پروتوتیپ‌ها انواع گوناگونی دارند:

- ۱- پروتوتیپ سیاسی ۲- تاریخی ۳- ادبی
  - ۴- طبقاتی ۵- مذهبی ۶- گروه‌های انسانی
- به عنوان پروتوتیپ ۷- پروتوتیپ‌هایی با منشأ ژورنالیستی ۸- پروتوتیپ‌های اساطیری و حماسی ۹- پروتوتیپ‌ها در زندگی خصوصی نویسندگان.

تاریخ بیهقی در ردیف پروتوتیپ‌های تاریخی- ادبی جای می‌گیرد. کتاب بیهقی، تاریخ محض نیست بلکه بیهقی با قلم سحرآسای خویش آن را به صورت رمانی گیرا و جذاب درآورده است. بیهقی به اشخاص بسیاری در کتاب خود اشاره دارد و درباره‌ی شخصیت و ویژگی آنان بحث می‌کند؛ از جمله:

## ۱. سلطان مسعود غزنوی

(جلوس ۴۲۱ هـ. ق - مقتول ۴۲۲ هـ. ق)

از خلال حوادث مختلف تاریخ بیهقی، این حقیقت، آشکارا به چشم می‌خورد که مسعود پادشاهی باسواد و درس‌خوانده و معلم دیده بوده است. وی در فارسی خواندن و نوشتن به تصدیق گواهانی چون بونصر مشکان و بیهقی و عبدالغفار، در خاندان غزنوی بی‌نظیر بوده است. بیهقی می‌گوید: «نامه را امیر تویق کرد و به خط خویش فصلی زیرنامه نبشت سخت قوی؛ چنان که او نبشتی ملکانه». مسعود از علم مهندسی نیز مطلع بود و در هندسه و مهندسی آیتی بوده است.

سلطان مسعود غزنوی مردی است که گویی سوگند خورده‌دمی به پادرایای خود نباشد و دمی از خوش‌گذرانی دست بر ندارد. سربازان می‌روند و به ضبط و توقیف اموال رعایا مشغول می‌شوند، امیر هم در کنار سربازانش به نشاط و شراب مشغول است، چنان که دمی از باده‌گساری نمی‌آساید.

وقتی که سلطان مسعود در دندانقان شکست می‌خورد، می‌گوید: «غم خوردن سودی ندارد پس به سر نشاط باز می‌شود و شراب می‌خورد».

سلطان مسعود، امیری مستبد و

خودسر بوده است و گاهی به صراحت به استبداد رأی خود نیز اقرار می‌کند. چنان که در نامه‌ای که پس از شکست دندانقان به ارسلان‌خان، خان ترکستان می‌نویسد، اشاره می‌کند که رأی درست آن بود که سوی هرات می‌رفتم؛ همان طوری که به من گفتند. «اما ما را لجاجی و ستیزه‌ای گرفته بود... خواستیم که سوی مرو رویم... آن نادره (شکست دندانقان) افتاد. سوی مرو رفتیم و دل‌ها گواهی می‌داد که خطای محض است.»<sup>۱</sup>

سلطان مسعود، به رغم خودرأیی اش به «مشورت» سخت معتقد است. بیهقی در جاهایی دیگر، شخصیت سلطان مسعود را این گونه بیان می‌کند که او زود تحت تأثیر سخنان اطرافیان خود قرار می‌گیرد. «از خداوند هیچ عیب نیست، عیب از بدآموزان است.»

یکی از شگردهای سلطان مسعود این است که وقتی می‌خواهد دست به کاری بزرگ و ناپسند بزند چون می‌داند کارش توجیه‌پذیر نیست، خود از شهر خارج می‌شود. چون فرمان می‌دهد حسنگ را بر دار کنند، قصد شکار و نشاط سه روزه می‌کند و با ندیمان و خاصگان و مطربان از شهر خارج می‌گردد.

سلطان مسعود صفات پسندیده هم داشت؛ از قبیل: شرم، حلم، رحمت، بزرگی و کریمی. چنان که وقتی بوسهل زوزنی در شهر بلخ در امیر می‌دمید که حسنگ را بر دار باید کشید، می‌خوانیم: «امیر بس حلیم و کریم بود، جواب نگفتی»<sup>۲</sup> بیهقی اضافه می‌کند: «توان گفت از وی کریم‌تر و حلیم‌تر پادشاه نتواند بود». در داستان بوسهل سهل نیز بیهقی نوشته است: «امیر مسعود را شرمی و رحمتی بود تمام.»<sup>۳</sup>

خوارزمشاه فساد می کند، بدین معنی که در سر امیر می نهد که خوارزمشاه راست نیست و فرمان فرو گرفتن و برانداختن او را به خط مسعود می گیرد. این راز آشکار می گردد و مایه ی بی اعتمادی آکتوناش و موجب تباهی های فراوان می گردد و سرانجام خراسان در سر این خیانت می شود.

### ۳. شخصیت آکتوناش

(حاجب سالار سلطان محمود غزنوی و حاکم خوارزم - مقتول به سال ۴۲۲ هـ. ق در جنگ با علی تکین در عهد سلطان محمود)

در نخستین جایی که اهمیت آکتوناش و نزدیکی او به سلطان مسعود آشکار می شود در فصل «آمدن حاجب علی قریب به باغ عدنانی به پیشگاه سلطان» است که چنین آمده است:

«و سلطان بر تخت بود اندر و آن رواق که پیوسته است بدان خانه ی بهاری، و آکتوناش را نشانند بر دست راست تخت و امیر عضدالدوله، یوسف، عم را برابر نشانند و اعیان و محتشمان دولت نشست و ایستاده»<sup>۲۴</sup> چنان که مشاهده می شود حتی نام آکتوناش، مقدم بر نام امیر عضدالدوله، یوسف، عم سلطان مسعود آمده است و جز این دو نام، از دیگران ذکری به میان نیامده و تنها به کلمه ی اعیان و محتشمان اکتفا شده است. و نیز در جایی که سخن به وساطت و شفاعت «حاجب علی قریب» می راند پیداست که سخن او در پادشاه تا چه مایه انفاذ دارد و چگونه سلطان سخنان او را برابر سخنان پدر می شمارد و نصایح مشفقانه ی او را علی الظاهر به سمع رضا می شنود و در مصلحت بینی خوارزمشاه هیچ گونه شکی ندارد.

### ۴. بوسهل زوزنی

(وزیر سلطان مسعود و سرپرست دیوان رسائل)

بیهقی در کتاب خود درباره ی بوسهل می گوید: بوسهل، زبان و ادب عرب را به خوبی و به کمال آموخته و به آن زبان شعر می سروده است. وی در شاعری دستی قوی داشته و شعر به غایت نیکو می گفته است. در بدیهه گوئی و زودگوئی، قریحه ای خوش و طبعی چالاک داشته است. بیهقی در عبارات زیر ویژگی های شخصیتی بوسهل را به زیبایی بیان می کند: شگفتا در طبع این امام زاده ی محتشم فاضل ادیب شاعر لطیف طبع عشرت دوست میگسار شادخوار، شرارت و زعارتی مؤکد شده است. او درشت خوئی است که بر خشمش طاقت نمی آورد. کینه توزی است که بر سر بریده ی دشمن شادخواری می کند. بهانه جوئی است مفتن. خشمگینی است دشنام گو. مردم آزاری است نامهربان. لاف زنی است گزافه گو، نامتمدی است خیانت کار. جاه طلبی است فرصت جو که پیوسته در پی ترفع است و بزرگ شدن خود را در خرد نمودن بزرگان و از میان برداشتن آنان می جوید. بوسهل در باب آکتوناش

صفت پسندیده ی دیگر سلطان مسعود، حق شناسی و قدردانی اوست. سبب انتخاب خواجه احمدحسن را به وزارت چنین ذکر می کند: «خواجه به روزگار پدرم آسیب ها و رنج ها دیده است و ملامت کشیده.»<sup>۲۵</sup>

مهم تر از همه، آن است که بیهقی در خطبه ی مجلد دهم تاریخ خود، به کنایه، همه ی چیزهای گفتنی را درباره ی ولی نعمت خود گفته و پوشیده به بی لیاقتی او نیز اشاره کرده است. «چه بود از آن چه باید پادشاهی را که امیر مسعود - رضی الله عنه - را آن نبود، از حشم و خدمتکاران و اعیان دولت و خداوندان شمشیر و قلم و لشکر بی اندازه و پیلان و ستور فراوان و خزانه ی بسیار؟ اما چون تقدیر چنان بود... این ملک - رحمة الله علیه - تقصیری نکرد؛ هر چند مستبد به رأی خویش بود و شب و شب گیر کرد، و لکن کارش بنرفت که تقدیر کرده بود ایزد، عز ذکره، در ازل الازل که خراسان چنان که باز نمود رایگان از دست وی برود و خوارزم و ری و جبال هم چنین.»<sup>۲۶</sup>



«سلطان گفت که سخن خوارزمشاه، ما را برابر سخن پدر است و آن به رضا بشنویم و نصیحت مشفقانه‌ی او را بپذیریم و کدام وقت بوده است که او مصلحت جانب ما نگاه نداشته است؟ و آن چه در این روزگار کرد بر همه روشن است و هیچ چیز از آن چه گفت و نشست بر ما پوشیده نمانده است و به حق آن رسیده آید.»<sup>۹</sup>

وقتی که سلطان از هرات به جانب بلخ می‌رود، نامه‌ای به قدرخان می‌نویسد که بیهقی آن را در کتاب خود آورده است:

«حاجب فاضل خوارزمشاه آلتوتناش، آن ناصح که در غیبت ما قوم غزنین را نصیحت‌های راست کرده بود و ایشان سخن او را خوار داشته، این جا به هرات به خدمت آمد و وی را باز گردانیده می‌آید با نواختی هرچه تمام‌تر، چنان‌که حال و محل و راستی او اقتضا کند.»<sup>۹</sup>

#### ۴. ابو حنیفه اسکافی (فقیه و دانشمند مشهور معاصر ابوالفضل بیهقی)

بیهقی می‌گوید: «بوحنیفه مردی است که کم‌تر فضل وی شعر است و بی‌اجری و مشاهره، درس ادب و علم دارد و مردمان را رایگان علم آموزد. و اگر این فاضل از روزگار ستمگر داد باید و پادشاهی، طبع او را به نیکوکاری مدد دهد، چنان‌که یافتند استادان عصرها چون عنصری و عسجدی و زینی و فرخی - رحمة الله علیهم اجمعین - در سخن موی به دو نیم شکافد و دست بسیار کس در خاک مالد و مگر بیاید، که هنوز جوان است.»<sup>۱۰</sup>

#### ۵. حسنینک وزیر

(ابوعلی حسن بن محمد سگال مشهور به حسنینک، وزیر سلطان محمود غزنوی - مقتول به سال ۴۲۵ هـ. ق.)  
بیهقی در عبارات زیر به زیبایی

شخصیت حسنینک را بیان می‌کند:

«و حال حسنینک دیگر بود، که بر هوای امیر محمد و نگاهداشت دل و فرمان محمود این خداوندزاده را بیازرد و چیزها کرد و گفت که آگفای آن را احتمال نکنند تا به پادشاه چه رسد. و چاکران و بندگان رازبان نگاه باید داشت با خداوندان، که محال است رویاهان را یا شیران به چخیدن.»<sup>۱۱</sup>

بیهقی در عبارات زیر نیز به شخصیت مهم و ارزشمند حسنینک اشاره دارد:

«بر اثر خواجه احمد بیرون آمد به اعیان و به خانه‌ی خود باز شد. و نصر خلف دوست من بود، از وی پرسیدم که چه رفت؟ گفت که چون حسنینک بیامد، خواجه بر پای خواست، چون او این مکرمت بکرد، همه اگر خواستند یا نه بر پای خواستند. بوسهل زوزنی بر خشم خود طاقت نداشت برخاست نه تمام و بر خویشتن می‌ژکید. خواجه احمد او را گفت: «در همه‌ی کارها ناتمامی» وی نیک از جای بشد. و خواجه امیر حسنینک را هر چند خواست که پیش وی نشیند، نگذاشت و بر دست راست من (بیهقی) نشست. و [بر] دست راست، خواجه ابوالقاسم کثیر و بو نصر مشکان را بنشاند. هر چند ابوالقاسم کثیر معزول بود، اما حرمتش سخت بزرگ بود - و بوسهل بر دست چپ خواجه، از این نیز سخت بتابید. و خواجه‌ی بزرگ روی به حسنینک کرد و گفت: خواجه چون می‌باشد و روزگار چگونه می‌گذراند؟ گفت: جای شکر است. خواجه گفت: دل، شکسته نباید داشت که چنین حال‌ها، مردان را پیش آید، فرمان‌برداری باید نمود به هرچه خداوند فرماید، که تا جان در تن است، امید صد هزار راحت است و فرج است.»<sup>۱۲</sup>

#### ۶. حره ختلی

در تاریخ بیهقی بسیار کم‌اند زنانی که به طور مستقیم، شخصیتی سیاسی داشته

باشند. تنها به یک مورد بر می‌خوریم و آن، یکی از عمه‌های سلطان مسعود است به نام حره ختلی. از آن‌چه از گفته‌های بیهقی استنتاج می‌شود، این زن بسیار مدبر و کاردان، با شخصیت و وارد در مسائل روز بوده و حتی از مادر مسعود، قدرت و اهمیت بیش‌تری داشته است. به دو دلیل حره ختلی، علاقه‌مند به برکناری محمد و روی کار آمدن مسعود است. یکی این‌که وی زنی بسیار عاقل و دوراندیش بود و می‌توانست به وضوح دریابد که محمد با خصوصیاتی که داشت، نمی‌توانست از عهده‌ی کار ملوک و نگاهداری سلطنت غزنوی برآید، و دیگر این‌که عاشقانه مسعود را دوست می‌داشت. حره‌ی ختلی به هنگام سلطنت مسعود، در سفر و حضر همراه وی بوده و این، خود، یکی دیگر از دلایلی است که اهمیت او را در سیاست زمان، و علاقه‌ی وی را به مسعود ثابت می‌کند.

#### ۷. مادر حسنینک وزیر

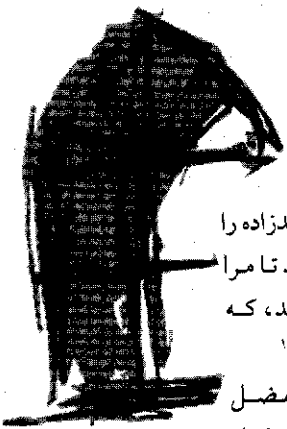
بیهقی درباره‌ی دل‌آوری و خویشتن‌داری مادر حسنینک در مرگ فرزندش می‌گوید:

«و مادر حسنینک زنی بود سخت جگر آور. چنان شنیدم، که دو سه ماه از او این حدیث پنهان داشتند. چون بشنید، جزعی نکرد، چنان‌که زنان کنند بلکه بگریست به درد، چنان‌که حاضران از درد وی خون گریستند. پس گفت: «بزرگ‌مردا که این پسرم بود! که پادشاهی چون محمود، این جهان بدو داد و پادشاهی چون مسعود، آن جهان» و ماتم پسر سخت نیکو بداشت، و هر خردمند که این بشنید پسندید.»<sup>۱۳</sup>

#### ۸. اسماء مادر عبدالله زبیر و

#### دختر ابوبکر و خواهر عایشه

بیهقی، مادر عبدالله زبیر را مثال می‌زند، که چون به دستور حجاج،



این  
خداوندزاده را  
بنگذارند تا مرا  
زنده ماند، که  
بترسند...<sup>۱۹</sup>  
ابوالفضل  
بیهقی در کار

سرنوشت شوم علی حاجب که به قول خودش که نوشته است: «و من که بوالفضل می گویم که چون علی، مرد کم رسد»<sup>۱۴</sup> تمام خطوط اصلی ناکامی های او را رسم کرده است. از وداع دردناکش با کدخدای خویش در غزنین و سوز و گدازی که در نامه ی او برای پسرش محسن بیان شده است: «در نامه ای به خط علی این فصل بود که من رفته سوی هرات و چنان گمان برم که دیدار من با تو و با خانگیان به قیامت افتاد.»<sup>۱۱</sup>

حاجب بزرگ به اسفزار نزدیک هرات می رسد و مورد استقبال قرار می گیرد. «علی چون به دهلیز نشست، هر کسی رسید او را چنان خدمت کردند که پادشاهان را کنند که دل ها و چشم ها به حشمت این مرد آکنده بود و وی هر کسی را لطف می کرد و زهر خنده می زد و به هیچ روزگار من او را با خنده ی فراخ ندیدم الا همه تبسم که صعب مردی بود و سخت فرو شده بود»<sup>۱۲</sup> چنان که گفتمی می داند که چه خواهد بود.<sup>۱۳</sup>

بیهقی حرمت مقام استادی بونصر را پاس می دارد؛ از جمله می گوید: در مدت نوزده سالی که در خدمت استاد بودم او مرا عزیزتر از فرزند خود نواخت و در پرتو حمایت او، نام و جاه و مال و عزت فراوان یافتم و من قادر نیستم یک دهم حقی را که از او بر گردن من است، ادا کنم. و با عبارت خود بیهقی می خوانید: «و باقی تاریخ چون خواهد گذشت که نیز نام بونصر نبشته نباید در این تألیف، قلم را حتی بر وی بگریانم و از نظم و نثر بزرگان که چنین مردم و چنین مصیبت را آمده است باز نمایم تا تشفی ای باشد مرا و خوانندگان را.»<sup>۱۷</sup>

### ۱۰. حاجب بزرگ علی قریب

(حاجب بزرگ دستگاه سلطان محمود و رهبر گروهی است که امیر محمود را بر تخت نشانده و سپس بر کنار و زندانی کرده اند و بالشرک و اموال، به هرات به خدمت مسعود می آید)

پیش از حرکت به هرات، هنگام وداع، آثار نومیدی و تأثر در سیمای حاجب بزرگ مشهود بود و در نگاه مسعود، پاشیدن دانه را برای به دام افکندن خود می دید: «بلرودش باش، به حقیقت بدان که چندان است که سلطان مسعود چشم بر من افکند، بیش شما مرا نبینند.»<sup>۱۸</sup> و در جای دیگر می گوید: «اما دانم که این عاجزان،

را از تن جدا ساختند و بدنش را به دار آویختند و خبر به مادرش بردند، هیچ جزع نکرد و فقط گفت: «انالله و انا الیه راجعون؛ اگر پسر من چنین کردی، نه پسر زیر بودی.»<sup>۱۴</sup> حجاج که از این گفته باخبر شد، گفت: اگر او و عایشه دو مرد بودند، هرگز خلافت به بنی امیه نمی رسید، و برای آزمایش بیش تر این زن، دستور داد تا نعلش پسرش را به وی نشان دهند، و عکس العملش را ببینند. هنگامی که چنین کردند، و این زن بدن فرزندش را بر بالای دار بدید، به شریف ترین زنی که نزدیکش بود، روی کرد و گفت: «وقت آن نیامده، که این سوار را از این اسب فرود آورند؟»<sup>۱۵</sup> و دیگر سخنی نگفت، و رفت. چون خبر به حجاج بردند، دستور داد، تا بدن عبدالله زیر بار از دار پایین آورند و به خاک سپردند.

### ۹. بونصر مشکان (دبیر رسایل سلطان محمود و مسعود غزنوی و استاد و مقتدای بیهقی)

بیهقی در تجلیل مقام علمی و فصاحت بونصر مشکان می گوید: «کفایت و بلاغت و عقل بدو پایان یافت و او شایسته تر است برای این شعر که در باب ابوالقاسم اسکافی دبیر - رحمة الله علیه - گفته اند:

ألم تر دیوان الرسائل عطلت / بفقدانه  
أقلامه و دفاتره<sup>۱۶</sup>

بهد  
آموزش زبان  
و ادب فارسی

✦ دوره بیستم  
✦ شماره ی ۱  
✦ زمستان ۱۳۸۵

### منابع و مأخذ:

۱. بیهقی، ابوالفضل، تاریخ بیهقی، حلیه عظیمی، انتشارات هرات، چاپ دوم، ۱۳۷۵.
۲. بیهقی، ابوالفضل، تاریخ بیهقی، حلیه عظیمی، انتشارات هرات، چاپ دوم، ۱۳۷۵.
۳. بیهقی، ابوالفضل، تاریخ بیهقی، حلیه عظیمی، انتشارات هرات، چاپ دوم، ۱۳۷۵.
۴. بیهقی، ابوالفضل، تاریخ بیهقی، حلیه عظیمی، انتشارات هرات، چاپ دوم، ۱۳۷۵.
۵. بیهقی، ابوالفضل، تاریخ بیهقی، حلیه عظیمی، انتشارات هرات، چاپ دوم، ۱۳۷۵.
۶. بیهقی، ابوالفضل، تاریخ بیهقی، حلیه عظیمی، انتشارات هرات، چاپ دوم، ۱۳۷۵.
۷. بیهقی، ابوالفضل، تاریخ بیهقی، حلیه عظیمی، انتشارات هرات، چاپ دوم، ۱۳۷۵.
۸. بیهقی، ابوالفضل، تاریخ بیهقی، حلیه عظیمی، انتشارات هرات، چاپ دوم، ۱۳۷۵.
۹. بیهقی، ابوالفضل، تاریخ بیهقی، حلیه عظیمی، انتشارات هرات، چاپ دوم، ۱۳۷۵.
۱۰. بیهقی، ابوالفضل، تاریخ بیهقی، حلیه عظیمی، انتشارات هرات، چاپ دوم، ۱۳۷۵.
۱۱. بیهقی، ابوالفضل، تاریخ بیهقی، حلیه عظیمی، انتشارات هرات، چاپ دوم، ۱۳۷۵.
۱۲. بیهقی، ابوالفضل، تاریخ بیهقی، حلیه عظیمی، انتشارات هرات، چاپ دوم، ۱۳۷۵.
۱۳. بیهقی، ابوالفضل، تاریخ بیهقی، حلیه عظیمی، انتشارات هرات، چاپ دوم، ۱۳۷۵.
۱۴. بیهقی، ابوالفضل، تاریخ بیهقی، حلیه عظیمی، انتشارات هرات، چاپ دوم، ۱۳۷۵.
۱۵. بیهقی، ابوالفضل، تاریخ بیهقی، حلیه عظیمی، انتشارات هرات، چاپ دوم، ۱۳۷۵.
۱۶. بیهقی، ابوالفضل، تاریخ بیهقی، حلیه عظیمی، انتشارات هرات، چاپ دوم، ۱۳۷۵.
۱۷. بیهقی، ابوالفضل، تاریخ بیهقی، حلیه عظیمی، انتشارات هرات، چاپ دوم، ۱۳۷۵.
۱۸. بیهقی، ابوالفضل، تاریخ بیهقی، حلیه عظیمی، انتشارات هرات، چاپ دوم، ۱۳۷۵.
۱۹. بیهقی، ابوالفضل، تاریخ بیهقی، حلیه عظیمی، انتشارات هرات، چاپ دوم، ۱۳۷۵.

### پی نوشت ها:

۱. نک: تاریخ بیهقی، حلیه عظیمی، ج ۱، ص ۲۲۶
۲. همان، ج ۳، ص ۹۶۲
۳. همان، ج ۱، ص ۲۲۸
۴. همان، ج ۱، ص ۱۸۰
۵. همان، ج ۱، ص ۲۰۰
۶. همان، ج ۳، صص ۱۰۹۷ و ۱۰۹۸
۷. همان، ج ۱، ص ۴۶
۸. همان، ج ۱، ص ۴۷
۹. همان، ج ۱، صص ۶۸ و ۶۹
۱۰. همان، ج ۲، صص ۴۲۴ و ۴۲۲
۱۱. همان، ج ۱، ص ۲۲۷
۱۲. همان، ج ۱، ص ۲۳۱ و ۲۳۲
۱۳. همان، ج ۱، ص ۲۳۶
۱۴. همان، ج ۱، ص ۲۳۹
۱۵. همان، ج ۱، ص ۲۴۰
۱۶. آیا ندیدی دیوان رسایل را که قلم ها و دفترهایش از فقدان وی بی کار و معطل مانده است.
۱۷. نک: تاریخ بیهقی، ج ۳، ص ۴۶